

شایستگی زنان برای قضاوت و مناصب رسمی

نویسندگان: محمد هادی معرفت

منبع: حکومت اسلام، سال ۱۳۷۶، شماره ۴

اساساً بحث از صلاحیت یا عدم صلاحیت زنان، برای تصدی رسمی، در نظام حکومت اسلامی، در باب شرطذکوریت در امر قضاوت، در فقه مطرح است، زیرا فقها قضاوت را یک منصب رسمی و با عنوان ولایة القضاء مطرح ساخته اند، و آن را از شئون ولایت عامه دانسته، لذا ذکوریت را شرط کرده اند.

از این رو دامنه بحث، فراتر از مسئله قضاوت است، و شامل تمامی مناصب رسمی، که از شئون ولایت عامه محسوب شود، می گردد.

شهید اول - قدس سره - در کتاب دروس در تعریف ((قضاء)) می گوید: وهو ولایة شرعیة علی الحكم فی المصالح العامة من قبل الامام ۱.

وی قضاوت را ولایت دانسته، لذا عنوان منصب را یافته، و به اذن ((نصب)) از جانب امام (ولی امر مسلمین) نیاز دارد.

فقه - رضوان الله علیهم - از همین دیدگاه که قضاوت، ولایت و منصب است، ذکوریت را شرط کرده اند.

شیخ انصاری - رحمه الله علیه - در کتاب مکاسب، در مسئله ولایت صریحاً از مقام حکومت قضائی، با عنوان منصب یاد کرده است. ۲.

و لذا سید طباطبائی - صاحب ریاض المسائل - پس از نقل اجماع از بزرگان فقههای شیعه، آن را برای حجیت اعتبار این شرط، کافی دانسته و می گوید:

مضافاً الی الاصل، بناء علی اختصاص منصب القضاء بالامام اتفاقاً، فتوی ونصاً ۴.

او منصب قضاوت را از شئون امامت و ولایت عامه دانسته، لذا ذکوریت را شرط نموده، و آن را از شرایط معتبر در قاضی گرفته است.

صاحب جواهر - قدس سره - و دیگر فقها، در این زمینه، به حدیث معروف: لا یفلح قوم ولیتهم امراه ۴ تمسک جسته اند، زیرا

قضاوت ولایت است، و مشمول عموم یا اطلاق این حدیث می گردد. ۵.

از این بحث که درباره شرط ذکوریت در امر قضاوت است، به دست می آید که: محط بحث در مورد نظر فقها، چیزی فراتر از آن، و کبرای مسئله شرط ذکوریت در تمامی مناصب است که از شئون ولایت عامه محسوب می شود، و از آن مقام نشئت گرفته است. لذا اگرچه بحث حاضر درباره شرط ذکوریت در قاضی است، دامنه آن گسترده تر و مستفاد آن، کبرای شرطیت مذکور در مطلق مناصب رسمی دولت اسلامی است.

طرح مسئله

شرطذکوریت در قاضی، یکی از مسائل مورد اتفاق آرا و اجماع فقههای امامیه است. در این زمینه نیز روایاتی - از طرق اهل سنت و شیعه - در دست است که شایستگی زنان را برای امر قضاوت، منتفی دانسته است.

دلیل این شرط را اجماع و روایات وارده دانسته، علاوه بر اصل که مقتضای آن، عدم صلاحیت قضاوت است برای کسی که واجد

شرایط یاد شده در کلام فقها نباشد.

درباره اجماع دو خدشه وارد ساخته اند: اولاً: اجماع یادشده، مدرکی است، و به روایات مذکوره متکی می باشد، لذا نمی تواند کاشف از حجیت قطعی، و رای روایات مذکوره باشد

ثانیاً: در مسئله، مخالف وجود دارد: میرزای قمی در کتابغنائم الایام، و محقق اردبیلی در مجمع الفائده والبرهان، درباره روایات مذکوره گفته اند: اسناد تمامی آن ها ضعیف یا مرسل است، و لذا قابل استناد نیست. پس اصل جواز، حاکم است و مانعی از قضاوت زن، با عنوان منصب رسمی وجود ندارد.

پاسخ

اولاً: اجماع فقهای امامیه قطعی است و از صدر اسلام تاکنون کتاب های فقهی ای که در این زمینه بحث کرده اند، بالاتفاق، شرط ذکوریت را یادآور شده اند

ثانیاً: مخالفی در مسئله وجود ندارد و آن چه میرزای قمی و محقق اردبیلی - قدس سرهما - در این باره فرموده اند، عبارت است از: پذیرفتن اجماع، ولی ((مصّب)) و مورد آن را منصب قضاوت دانسته اند، نه (فعل قضاوت) یعنی اگر یک زن عالم و فاضلی بخواهد میان دو نفر زن که شهود نیز زن باشند، فصل خصومت نماید و اختلاف آنان را حل کند مانعی ندارد، چون در حقیقت، از باب رجوع جاهل به عالم است. و آن را از مصّب اجماع خارج دانسته اند. لذا با مورد اجماع، که نفی صلاحیت برای منصب قضاوت است، مخالفتی ندارند

ثالثاً: اجماع، اگر مستند به روایات یاد شده باشد، موجب (جبرسند) قوت سند می گردد، زیرا مورد عمل اصحاب قرار گرفته، و طبق آن فتوا داده اند، و چون اهل خبره هستند، موجب اطمینان و وثوق به روایات مذکور می گردد.

البته چون مبنای حجیت خبر واحد بنای عقلا است، عقلا به چنین خبرهایی که مورد عنایت اهل فن باشد، اطمینان می کنند. پوشیده نباشد که ما شهرت استنادی را جابر می دانیم، چه رسد به اجماع استنادی! و این شیوه قدمای اصحاب است، که بر همان مبنای عقلایی استوار می باشد.

در نتیجه: اگر اجماع استنادی باشد و به روایات یاد شده استناد کرده باشد، موجب جبرسند و قوت سند روایات می گردد، و روایات مذکوره صلاحیت استناد فعلی (حجیت) را دارا می گردند. و اگر اجماع، استنادی نباشد، خود مستقلاً حجت است، زیرا در این صورت کاشف قطعی از حجت خواهد بود.

لذا خدشه در اجماع که مدرکی است، و خدشه در روایات که ضعیف و مرسل اند، قابل جمع نیست، و به نحو (مانعه الخلو) یکی از دو حجت وجود دارد: یا اجماع غیر مستند، یا روایات مورد استناد عمل اصحاب.

اجماع فقهای امامیه

1- شیخ الطائفه، ابو جعفر محمد بن الحسن طوسی (وفات: ۴۶۰ ق) کتاب خلاف را بدین منظور نوشته تا مسائل اختلافی میان مذهب امامیه و دیگر مذاهب را بیان کند، در این کتاب چنین می گوید:

لا يجوز ان تكون المرآة قاضیه فی شیء من الاحكام، و به قال الشافعی. و قال ابوحنیفه: يجوز ان تكون قاضیه فیما يجوز ان تكون شاهده فیہ، و هو جمیع الاحكام الا الحدود والقصاص. وقال ابن جریر: يجوز ان تكون قاضیه فی کل ما يجوز ان يكون الرجل قاضیا فیہ، لانها تعد من اهل الاجتهاد۶.

او نخست دیدگاه فقهای امامیه را به طور مطلق و بدون استثنا بیان داشته که: زن هرگز شایستگی قضاوت را ندارد، و در هیچ یک از احکام قضائی نمی تواند قضاوت نماید.

و این کلام از شیخ الطائفه، با این قاطعیت می‌رساند که هرگز مخالفی از فقهای شیعه در این زمینه وجود نداشته، و این خود، نموداری از اتفاق آرای فقهای شیعه است.

سپس به دیدگاه محمد بن ادریس شافعی می‌پردازد. که هم گام با امامیه است. ولی ابوحنیفه، قضاوت زن را در مواردی که شهادت او پذیرفته است، می‌پذیرد. لذا صرفاً در باب حدود و قصاص، حق قضاوت ندارد، زیرا شهادت زن در آن دو باب پذیرفته نیست و در دیگر احکام می‌تواند قضاوت نماید. ابن جریر، فرقی میان زن و مرد، اگر اهلیت اجتهاد را داشته باشند، قائل نیست.

سپس شیخ به استدلال می‌پردازد و می‌گوید: اساساً اصل بر عدم جواز قضاوت است، زیرا (حجیت) و نفوذ کسی بر دیگری، به دلیل قاطع نیاز دارد، و به اصل جواز یا عمومات باب قضا، نمی‌توان تمسک جست بلکه باید دلیل ویژه اقامه نمود، که مدعی جواز قضاوت زن، فاقد چنین دلیلی است.

به علاوه، از پیغمبر اکرم (ص) روایت شده است که: "لایفلح قوم ولیتهم امراه" رستگار نخواهند گردید، گروهی که زن بر آنان رهبری می‌کند".

نکته جالا در کلام شیخ آن است که از واژه (ولایت) که مورد نهی قرار گرفته، نهی از قضاوت استفاده کرده، که نهی از عموم مناصب را در نظام اسلامی می‌رساند.

و نیز استدلال مثل شیخ، به این روایت، اعتماد او را به آن می‌رساند، که مورد استناد حکم شرعی قرار داده است. البته خواهیم گفت که این گونه روایات، که جنبه تاریخی نیز دارد، از روایات مشهور مورد تسالم به شمار می‌رود. ۲- شهید اول ابو عبدالله جمال الدین مکی بن محمد دمشقی (شهادت: ۷۸۶: ق) در کتاب پر ارج الدروس الشرعیه فی فقه الامامیه - که درباره استوارترین آرای فقهی شیعه نگاشته است، و از لحاظ قدرت فقهاتی در سطح بالایی قرار دارد - قاطعانه، شرط ذکوریت در قاضی را، چه قاضی منصوب باشد یا قاضی تحکیم یادآور شده است. ۹.

3- محقق اول ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن الحسن حلی (وفات: ۶۷۶ق) در کتاب شرایع الاسلام ذکوریت را در قاضی، بدون تردید و قاطعانه شرط کرده است. ۱۰.

4- علامه محمد بن الحسن، ابن المطهر حلی (وفات: ۷۷۱ ه - ق) در کتاب قواعد که خلاصه آرای فقهی او را تشکیل می‌دهد، و مورد عنایت بزرگان فقها قرار گرفته، نیز شرط ذکوریت را بدون تردید، در ردیف دیگر شرایط قطعی قاضی یاد کرده است. فخرالمحققین، فرزند برومندش، در شرح عبارت پدر، آن را مسلم گرفته است. ۱۱.

5- شهید ثانی زین الدین عاملی (شهادت: ۹۶۵) در شرح عبارت محقق، ضمن شمارش شرایط و اوصاف قاضی، از جمله ذکوریت، می‌گوید: هذه الشرائط عندنا موضع وفاق ۱۲.

از عبارت عندنا به خوبی به دست می‌آید - چنان که صاحب جواهر به آن تصریح دارد - که شرط مذکور، مورد اتفاق آرای فقهای امامیه است. چنین ادعایی از مثل شهید ثانی قابل توجه است و نباید از آن به آسانی گذشت.

6- سید محمد جواد عاملی (وفات: ۱۲۲۶ق) در موسوعه بزرگ فقهی خود مفتاح الکرامه - که جمعآوری آرای فقهای امامیه است - در شرح عبارت علامه در قواعد می‌گوید:

هذه الشروط السبقه معتبره اجماعاً، معلوماً ومنقولاً، حتی فی المسالك والكفایه والمفاتیح ۱۳.

شرایط هفت گانه را که علامه در قواعد (متن کتاب) آورده است، از جمله شرط ذکوریت، مورد اتفاق آرای فقهای امامیه است. و در این باره، اجماع معلوم و منقول، هر دو وجود دارد. مقصود وی از اجماع معلوم، اجماع محصل است که برای هر مراجعه کننده به خوبی به دست می‌آید. علاوه بر اجماع منقول که در کلمات بزرگانی هم چون شهید ثانی در کتاب مسالک، و محقق سبزواری در کفایه الاحکام و فیض کاشانی در مفاتیح الشرایع آمده است.

سپس به روایتی که جابر از امام باقر (ع) نقل می کند، اشاره می کند:

قال(ع):ولا تولی القضاءامراه زن نباید متصدی امر قضاوت گردد.

7-محقق سبزواری(وفات:۱۰۹۰ق:) در کتاب کفایه الاحکام می گوید: والظاهر انه لاخلاف فی اشتراط طهاره المولد، وكذا اشتراط العداله والذکوره. واتفاق الاصحاب علی الشرائط المذكوره منقول فی کلامهم ۱۴.

شرط ذکوریت را در ردیف شرط عدالت، مورد اتفاق دانسته، و افزوده است که: اتفاق بر اعتبار این شرایط، در کلمات فقها مورد نقل همگی است.

8-فیض کاشانی(وفات: ۱۰۹۱ق) در کتاب مفاتیح الشرایع می گوید:

یشترط فی القاضی، البلوغ والعقل والایمان والعداله وطهاره المولد والذکوره والفقہ عن بصیره. بلاخلاف فی شیء من ذلك عندنا ۱۵. از عبارت "بلا خلاف من شیء من ذلك عندنا" به خوبی پیداست که مسئله را مورد اتفاق آرا دانسته، و هیچ گونه مخالفتی از فقهای امامیه، از دیدگاه ایشان وجود نداشته است. واقعیت نیز بر همین حقیقت گواه است، چنان که اشارت رفت، و خواهیم آورد.

9-میر سید علی طباطبائی صاحب ریاض المسائل(وفات: ۱۲۳۱ق) پس از بیان شرط ذکوریت می گوید: "بلا خلاف فی شیء من ذلك اجده بیننا، بل علیه الاجماع فی عبائر جماعه، کالمسالک و غیره".

سپس از علامه حلی در کتاب نهج الحق درباره شرط علم و ذکوریت، نقل اجماع می کند و آن گاه می گوید:

همین اجماعات که در گفته های این بزرگان آمده، و مخالفی در مسئله یافت نشده، برای اثبات مطلب کافی است. مضافاً این که قضاوت، منصب مرتبط به مقام ولایت است، که صرفاً واجدین شرایط لازم حق تصدی آن را دارند، و هرکس فاقد یکی از شرایط یادشده باشد، از شایستگی آن برخوردار نیست.

طبق این برداشت، نفوذ ولایت قضائی اساساً خلاف اصل است، که صرفاً واجدین شرایط یادشده شایستگی آن را دارند. و فاقدین، هم چنان بر اصل عدم جواز باقی هستند. ۱۶

10- صاحب جواهر، شیخ محمد حسن نجفی(وفات: ۱۲۶۶ق:) در شرح عبارت شرایع الاسلام پس از ذکر شرایط یاد شده، از جمله ذکوریت می گوید: بلا خلاف اجده فی شیء منها بل فی المسالک: هذه الشرائط عندنا موضع وفاق.

و در خصوص شرط ذکوریت، باز می گوید: واما الذکوره فلما سمعت من الاجماع، والنبی: لا یفلح قوم ولیتهم امراه. وفی آخر: لا

تتولی المراه القضاء. وفی وصیه النبی(ص) لعلی(ع):یاعلی لیس علی المراه جمعه - الی ان قال - ولا تولی القضاء ۱۷.

وی اساس و پایه استدلال را بر اجماع بنا نهاده، و آن را مسلم گرفته، همان گونه که در کلام صاحب مفتاح الکرامه گذشت معلوم و منقول. آن گاه روایات را شاهد می آورد تا پشتوانه ای برای اجماع باشد.

و در پایان می افزاید: لااقل اگر شکی در مسئله باشد، همانا اصل بر عدم جواز و عدم اذن است.

11- حضرت استاد آقای خوئی - طاب ثراه - سومین شرط قاضی را، ذکوریت یاد کرده، می گوید:

بلا خلاف ولااشکال. و تشهد علی ذلك صحیحه الجمال. ویویدها مارواه الصدوق من وصیه النبی لعلی(ع): ولا تولی القضاء ۱۸.

فقیه توان مندی هم چون آقای خوئی، اعتبار این شرط را با عنوان بلا خلاف ولا اشکال یاد کرده، که جابر هیچ گونه شبهه و مناقشه در مسئله باقی نمی گذارد، و می رساند که مخالفی در مسئله، در نظر چنین فقیهی وجود ندارد.

به علاوه صحیحه جمال(ابو خدیجه سالم بن مکرم) را شاهد می آورد و روایت صدوق را موید آن قرار داده است.

این گونه تعبیر در کلمات بزرگان و استوانه های فقاقت، به خوبی می رساند که مسئله از قطعیات فقه امامیه، و مورد اجماع و اتفاق آرای فقها است. و مخالفی - چنان که برخی گمان کرده اند - وجود ندارد. و خواهیم دید که گفتار دو فقیه بزرگوار(میرزای قمی و محقق اردبیلی) در واقع، مخالفت با اجماع یاد شده نیست.

مخالف در مسئله

برای روشن شدن مطلب، باید بدانیم که قضاوت مورد بحث بر دو گونه است:

1- تصدی منصب قضا، که به معنای: ولایت بر انجام عمل قضائی است و با عنوان منصب رسمی در تشکیلات قضائی - اداری کشور، مطرح است

2- فعل قضاوت، که صرفا انجام عمل قضائی است یعنی فصل خصومت و حل مشکل مورد نزاع میان دو نفر. که هرکس عالم به احکام شرع باشد، می تواند مشکل دو نفری را که درباره یک مسئله شرعی - به جهت جهل و ندانستن - اختلاف نموده اند، حل نماید، و راه حل اختلاف را به آنان ارائه دهد.

آن چه مورد اتفاق آرای فقها است، و ذکوریت را قاطعانه شرط کرده اند، همان معنای نخست است، که از شئون ولایت عامه است و اذن صادر از مقام عصمت شامل فاقدین شرایط یاد شده نمی گردد.

و آن چه این دو بزرگوار (میرزای قمی و محقق اردبیلی) مورد تردید قرار داده اند، که آیا اجماع یادشده شامل آن می گردد یا نه، همان معنای دوم است که مجردا یک عمل قضائی است نه منصب قضا.

مولی ابوالقاسم گیلانی معروف به میرزای قمی (وفات ۱۲۳۱ق) در کتاب پر ارج غنائم الایام می فرماید:

یشترط فی القاضی مطلقا - سواء اکان القاضی المنصوب ام قاضی التحکیم - : العقل والبلوغ والایمان والعداله والذکوره وطهاره المولد اجماعا.

اصل این شرایط را با قاطعیت، معتبر دانسته، و مورد اجماع قطعی گرفته است.

سپس شرایط دیگری را از قبیل: غلبه حفظ و قدرت نطق، اجماعی ندانسته و به گروهی نسبت داده است.

و در شرط (ذکوریت) که مطلقا شرط باشد، چه در منصب قضا و چه در فعل قضائی مورد تردید قرار داده، شمول مورد اجماع را نسبت به فعل قضائی مشکل دانسته، در این باره چنین می گوید:

وربما یشکل فی اشتراط الذکوره مطلقا، لان العلل المذكوره لها، من عدم تمکن النسوان من ذلک غالبا، لاحتیاجه الی البروز و تمییز الخصوم والشهود غیر مطرده، فلاوجه لعدم الجواز مطلقا، الا ان ینعقد الاجماع مطلقا.

سپس اضافه می کند:

ویمکن ان یکون الاجماع بالنظر الی اصل اختیار الولاية والمنصب عموما، واما فی حکومت خاصه، فلم یعلم ذلک من ناقله، وان

احتمله بعض العبارات. فالاشکال ثابت فی الاشتراط مطلقا ۱۹.

به خوبی روشن است که اصل انعقاد اجماع را در مسئله، مورد تردید قرار نداده، ولی گسترش دامنه آن را نسبت به قضاوت های خصوصی که صرفا عمل قضائی است، نه منصب قضا، مشکل دانسته است. ولی در عین حال، شمول و عموم آن را احتمال می دهد و نفی قطعی نمی کند. صرفا اشکالی را نسبت به گسترش دامنه اجماع مورد اشکال قرار داده است. لذا مخالف شمردن ایشان را در اصل مسئله، پنداری بیش نیست.

مولی احمد اردبیلی (وفات ۹۹۳ق) در کتاب مجمع الفائده والبرهان که در شرح ارشاد الاذهان علامه حلی نوشته، نیز در همین

راستا سخن گفته و می گوید:

واما اشتراط الذکوره، فذلک ظاهر، فیما لم یجز للمراه فیه امر. واما فی غیر ذلک فلا نعلم له دلیلا واضحا. نعم ذلک هو المشهور. فلو

کان اجماعا فلا بحث، والا فالمنع بالکلیه محل بحث، اذ لامحذور فی حکمها بشهاده النساء، مع سماع شهادتهن بین المرأتین مثلا

بشیء، مع اتصافها بشرائط الحکم ۲۰.

وی شرط ذکوریت را، در مواردی که زن شایستگی آن را ندارد، روشن دانسته و مقصود از عبارت فیما لم یجز للمراه فیه امر از مثالی که در پایان کلامش می‌آورد، معلوم می‌شود و آن، حضور در جمع مردان، و صدا برافراشتن و بروز آن چنانی که شایسته‌ء تحجب و تستر زنان محترم مسلمان نیست، می‌باشد.

او می‌گوید: این گونه (محاذیر) در موارد قضاوت خصوصی، وجود ندارد و دلیل روشنی بر آن اقامه نشده، گرچه میان فقها مشهور است. و اگر دامنه اجماع آن را شامل شود، بحثی نیست و گرنه، منع کلی جای بحث است. پر روشن است که این محقق بزرگوار، اصل شرطیت را پذیرفته، ولی گستره آن تا موارد خصوصی را - که صرفاً فعل قضائی است - مورد تردید قرار داده است. و این همان است که بعداً در کلام میرزای قمی مطرح گردیده، و بدان اشارت رفت. نکته جالب آن که ایشان گستره شهرت را پذیرفته و فقط گستره اجماع را مورد تردید قرار داده است. البته با پذیرفتن اجماع در اصل مسئله یعنی شرط ذکوریت در قضاوت رسمی. خلاصه، اجماع فقهای امامیه در اصل مسئله، هم چنان بر قوت باقی است، و هرگز مورد خدشه قرار نگرفته. و به گفته صاحب ریاض: و کفی به دلیلا ۲۱.

قرآن کریم

خداوند درباره ساختار روحی زنان می‌فرماید:

او من ینشوا فی الحلیه وهو فی الخصام غیر مبین ۲۲.

در این آیه، دو ویژگی از ویژگی‌های زن، که ساختار روحی او را تشکیل می‌دهد، بیان شده است:

اولاً: شخصیت و کمال خود را همواره در زیور و آراستن خود می‌بیند.

این ویژگی، با عنوان یک نقیصه در این آیه مطرح شده است، زیرا شخصیت یک انسان در همان کمالات انسانی است. و خداوند انسان را در بهترین اندام آفریده است: لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ۲۳. و او را گل سر سبد آفرینش قرار داده. مضافاً این که به عنوان خلیفه الله فی الارض آیینیه تمام نمای جمال و کمال ذات حق تعالی است.

اکنون، زن که یک انسان کریم، و نمونه کمال آفرینش است، پیوسته می‌کوشد تا خود را با زیور آلات - که فلزات یا سنگ‌هایی بیش نیستند - بیازاید، و به گمان خود، کمال و جمال خود را از این راه به دست آورد. و این گونه احساس کاستی است که این موجود لطیف در خود می‌پندارد.

ثانیاً: پیوسته دست خوش احساسات است، و در گرداب حوادث و پیش آمدهای ناگوار، به جای آن که عقل و تدبیر شایسته به کارگیرد، مغلوب احساسات شده، متانت و بردباری را، که لازمه مقابله با پیش آمدها است، از دست می‌دهد و خود را عاجز و ناتوان می‌بیند. از این رو نمی‌تواند با صبر و شکیبایی درباره پیش آمدها بیندیشد لذا نخواهد توانست - بر اثر غلبه احساسات - آن چه در دل دارد به خوبی و با آرامش، روشن سازد، و مطلب حساب شده خود را، مدلل و مبرهن، بیان نماید.

و این نیز نقیصه دیگری است که زنان را در گرداب حوادث، ناتوان جلوه می‌دهد.

از این آیه به خوبی می‌توان استفاده نمود که زن نمی‌تواند بر کرسی قضاوت تکیه زند و با خصومت‌ها و درگیری‌ها، آن گونه که باید و شاید، برخورد نماید، زیرا موجودی زودرنج و مغلوب عواطف و احساسات است و متانت و بردباری را که لازمه برخورد با حوادث ناگوار است، خیلی زود از دست فرو می‌نهد.

یکی از مهم ترین شروط قضاوت به حق، صلابت و شدت و حدت، در برخورد با حوادث و پیشآمدها است، که با ظرافت و لطافت طبع زنان سازگار نیست.

مولا امیر مومنان به فرزندش (ع) در این باره می فرماید:

ولا تملك المراه من امرها ما جاوز نفسها، فان المراه ريحانه وليست بقهرمانه ٢٤ زنان، طبعی ظریف دارند، و مرد میدان کارزار، که با حوادث پنجه نرم کنند نیستند.

روایات

در زمینه ناشایستگی زنان، در امر قضاوت، بلکه مطلق مناصب و پست های حساس، مخصوصا آن ها که با دشواری همراه است، روایات قابل توجهی در دست است، از جمله همین فرمایش مولا امیر مومنان(ع) که گذشت.

این نامه یکی از مشهورترین وصایای امیر مومنان به فرزندش امام حسن است، که علما و بزرگان، پیش از سید رضی، آن را ثبت و ضبط کرده اند. از جمله صدوق علیه الرحمه در کتابمن لا يحضره الفقيه آن را با لفظ قال

اميرالمومنين آورده، منتهی مورد خطاب را محمد بن حنفیه، گفته است. ٢٥

و نیز ثقه الاسلام کلینی در کتابالرسائل با سندی متصل به امام ابی جعفر باقر(ع) آن را آورده است. ٢٦ به علاوه، سیدبن طاووس در کتاب کشف المحجّه الی ثمره المهجّه سعی بر آن داشته تا اسناد فراوان این وصیت را گردآورد. ٢٧

خلاصه، این وصیت علاوه بر شهرت، منابع فراوانی در کتاب های معتبر اهل سنت و شیعه دارد که عبدالزهراء حسینی در مصادر نهج البلاغه گرد آورده است. ٢٨ پس این وصیت از جهت سند قابل اعتماد است.

- مرحوم صدوق در کتابخصال از امام ابی جعفر باقر(ع) روایت کرده است که : ولا تولی المراه القضاء، ولا تولی الاماره ٢٩.

این حدیث، هرگونه پست و منصبی را در نظام اسلامی، برای زن منع کرده است.

2- در وصیت مفصلی که مرحوم صدوق، از پیغمبر (ص) به علی (ع) نموده، آورده است که: ولا تولی القضاء ٣٠.

در ردیف این عبارت، مطالبی دیگر نیز آمده که جنبه ترجیحی دارد، نه الزامی، ولی شیوه فقها بر آن است که در این گونه موارد، اخذ به ظاهر منع کرده، و جملات دیگر را که با دلیل خاص تبیین شده، شاهد بر جملات هم ردیف نمی گیرند.

3- فقها عموماً در این زمینه به روایتی استناد جسته اند که جنبه تاریخی دارد، و از پیغمبر اکرم در کتاب های تاریخی و نیز

مجامیع حدیثی آمده است، و آن این که در خصوص تکیه زدن پوران دخت بر اریکه سلطنت خسروی، چنین فرمودند:

((لن یفلح قوم ولیتهم امراه)) یا ((لا یفلح قوم ولوا امرهم امراه. یااسندوا امرهم الی امراه)) ٣١. و تعبیری از این قبیل، که تقریباً تواتر معنوی یافته و جای انکار نیست. مانند سایر حوادث تاریخی و گفتارهایی که در زمینه های مختلف از پیغمبر اکرم(ص) یا علی (ع) نقل شده است، و مورد استشهاد فقها نیز قرار می گیرد.

4- در صحیحہ ابی خدیجه(سالم بن مکرم جمال) آمده است که : ولکن انظروا الی رجل منکم یعلم شیئا من قضایانا، فاجعلوه بینکم، فانی قد جعلته قاضیا ٣٢.

و در حدیث دیگر نیز از ابی خدیجه: اجعلوا بینکم رجلا قد عرف حلالنا و حرامنا، فانی قد جعلته علیکم قاضیا ٣٣.

حضرت استاد و نیز صاحب جواهر- قدس سرهما - و دیگران نیز، استظهار نموده اند که تعبیررجل در این روایت از روی عنایت بوده است. صاحب جواهر می فرماید : وبان المنساق من نصوص النصب غیرالمراه، بل فی بعضها التصریح بالرجل ٣٤.

این روایات، برخی با ضعف یا ارسال رو به رو است، ولی روی هم حالت استفاضه را یافته، و به اصطلاح متظافر بوده و قابل اعتماد

می شوند.

علاوه بر استناد فتوای مشهور که موجب جبر ضعف سند می باشد، لذا صاحب مفتاح الکرامه می فرماید:

وان لم یکن اجماع فهذا خبر منجبر بالشهره العظیمه ۳۵.

هذا اشاره به روایت صدوق است: ولا تولی القضاء.

البته شیوه فقها، طبق سیره عقلا، اعتبار خبری است که مورد عمل و استناد اهل خبره فن باشند. و دلیل حجیت خبر واحد - که همان بنای عقلا است - شامل مورد نیز می شود. زیرا بنای عقلا بر آن است که بر خبر مورد عنایت اهل خبره اعتماد نمایند.

جمع بندی دلایل

اولا: در این مسئله اجماع فقهای امامیه وجود دارد، تا آن جا که شیخ الطائفه در کتاب خلاف آن را به طور مطلق به مذهب امامیه نسبت داده است. و این خود کاشف از این است که تا آن روزگار، در این مورد مخالفی از فقهای امامیه وجود نداشته است.

و هم چنین دعوی اجماع در کلام شهید ثانی و غیر آن از متاخرین، که از یک حقیقت روشن حکایت دارد.

ثانیا: محقق اردبیلی و میرزای قمی، در گستره دامنه اجماع تردید کرده اند، و با اصل مسئله مخالفتی یا تردیدی ندارند. لذا در

اصل مسئله عدم جواز قضاوت زن با عنوان منصب رسمی مخالفتی نخواهند داشت.

ثالثا: روایات متعددی در منع تصدی ولایت یا خصوص قضاوت برای زنان وجود دارد که قابل استناد و اعتمادند.

رابعا: علم اجمالی به وجود یکی از دو حجت مسئله:

- یا اجماع فقها، که بدون استناد تحقق یافته، و خود به عنوان دلیل کاشف و مستقل، حجیت دارد. چنانچه صاحب ریاض همین راه

را یافته، پس از نقل اجماع در کلام بزرگان جهان فقاقت گوید: وهو الحجه، مضافا الی الاصل ۳۶.

2- یا روایات مورد استناد فقها، در صورتی که اتفاق آرا به این روایات استناد داشته باشد. و شهرت استنادیه، آن هم در این حد از

مرتبه قریب به اجماع، موجب قوت اسناد روایات می گردد.

چنان چه صاحب مفتاح الکرامه به آن اشارت دارد:

وان لم یکن اجماع فهذا خبر منجبر بالشهره العظیمه ۳۷.

به علاوه، روایات متظافره و صحیحه نیز در این زمینه وجود داشت.

پی نوشت ها:

1. الدروس الشرعیه، فی فقه الامامیه (چاپ سنگی) ص ۱۶۸.

2. مکاسب محرمه، ص ۱۵۳.

3. ریاض المسائل، ج ۲، ص ۳۸۹.

4. سنن بیهقی، ج ۱۰، ص: ۱۱۸ الن یفلح قوم ولوا امرهم امراه. درباره اعتبار این بحث گفت وگو خواهیم نمود.

5. جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۱۴.

6. کتاب الخلاف، ج ۲، ص ۵۹۰، آداب القضاء.

7. نهی، از نفی شایستگی استفاده شده است.

8. درباره پوران دخت - که بر تخت سلطنت خسروی تکیه زد- وارد شده است.

9. الدروس، ص ۱۶۸، كتاب القضاء.
10. شرايع الاسلام، ج ۴، ص ۶۷.
11. ايضاح الفوائد فى شرح القواعد، ج ۴، ص ۲۹۸.
12. رك: مسالك الافهام فى شرح شرايع الاسلام، ج ۲، كتاب القضاء.
13. رك: مفتاح الكرامه، ج ۱۰، ص ۹.
14. 1 كفايه الاحكام، ص ۲۶۱.
15. مفاتيح الشرايع، ج ۳، ص ۲۴۶.
16. رياض المسائل در شرح مختصر نافع، ج ۲، ص ۳۸۸-۳۸۹.
17. جواهرالكلام، ج ۴۰، ص ۱۲-۱۴.
18. مبانى تكلمه المنهاج، ج ۱۰، ص ۱۰.
19. غنائم الايام، ص ۶۷۲.
20. مجمع الفائده والبرهان، ج ۱۲، ص ۱۵.
21. گوید ۱: وهو الحجه (رياض المسائل، ج ۲، ص ۳۸۸-۳۸۹).
22. زخرف (۴۳) آيه ۱۸.
23. تين (۹۵) آيه ۴.
24. نهج البلاغه، نامه شماره ۳، ص ۴۰۵ (صبحى صالح).
25. من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۳۶۲، رقم ۱۳ و ج ۴، ص ۲۸۰، رقم ۱۰.
26. سيد عبدالزهراء حسيني، مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۱۱.
27. كشف المحجه، فصل ۱۵۴ ص ۱۵۷. مجلسى در بحار الانوار (چاپ بيروت) ج ۷۴، ص ۱۹۶ تمامی اين اسناد را از سيدبن طاووس آورده. و عبارت يادشده در ص ۲۱۴ بحار است و ص ۲۳۳ و ج ۱۰۰، ص ۲۵۲، رقم ۵۴ و ۲۵۳، رقم ۵۶.
28. مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۰۷ - ۳۱۲.
29. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۵۴، باب جوامع احكام النساء، رقم ۱۰۱ و ج ۱۰، ص ۲۷۵.
30. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۲۶۳.
31. رك: مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۸ و ۴۳ و ۴۷ و ۵۱ و سنن بيهقى، ج ۱۰، ص ۱۱۸.
32. وسائل الشيعه، ج ۲۷، ص ۱۳، رقم ۱۵، باب صفات القاضى.
33. همان، ص ۱۳۹، رقم ۶، باب صفات القاضى.
34. جواهرالكلام، ج ۴۰، ص ۱۴.
35. مفتاح الكرامه، ج ۱۰، ص ۹.
36. رياض المسائل، ج ۲، ص ۳۸۸-۳۸۹.
37. مفتاح الكرامه، ج ۱۰، ص ۹.